

یک مرد بزرگ به حیث یک شوهر

An old man as a husband



Aranya



Sunniva Høiby-Øiset



Shir Ahmad Laiwal



5



دری

prs

/ English

en



من فکر می کردم که مردم نروژی بهترین مردم در جهان هستند، مگر این درست نیست. پیش از این که من با مرد ملاقات کردم و بعدی که شوهرم شد، من در یکی از کمپنی های در بنگالاک کار می کردم، و او در پهن زندگی می کرد. ما توسط اینترنت ملاقات کردیم و در آخر یک یکدیگر شدیم.

...

I thought Norwegian men were the best men in the world, but that is not true! Before I met the man who became my husband, I worked in a factory in Bangkok, and he lived in Pattaya. We met through the Internet and eventually became a couple.



بعد از چند وقت ۵ فیصله کردیم که عروسی کنیم. من مربوط به یک خانواده غریب بودم، به‌براین وجه گرفتن شوهر خارجی به این خاطر انتخاب کردم که مواظب خانواده من باشد.

...

After a while we decided to get married. I came from a poor family, so having a foreign husband who could take care of my family was part of my reason for marrying him.



ه به هروی منتقل شدیم، و من به مکتب رفتن شروع کردم. هرویجني را ید بگیرم. او یک ذهن مشکل بود. من لایسنس موتر چلانی را نداشتم و شوهرم ید مرا به مکتب می برد. از یک طرف راه یک ساعت طول می کشد. بعد از چند وقت ه به نزدیک مکتب خانه گرفتیم لیکن او یر هم من را به مکتب آوردن ضد میکرد. او نمی خواست که من تنه به مکتب بروم.

...

We moved to Norway, and I started going to school to learn Norwegian. It was a difficult time. I did not have a driver's licence, and my husband had to drive me to school, wait for me, and drive back. It was an hour each way. After a while we moved closer, but he still insisted on driving me to school. He did not want me to walk alone.



من از وقتی که به نروژ آمده بودم، پैसे بسیار کم به خود داشتم. یک بار شوهرم برای من چست پैसे داد، به این دلیل که پیش من پैसे کم بود، من پैसे را به خودم نگه کردم. دوست های من در مکتب می خواست کمک برم دهند یک وظیفه را بگیرم، لیکن شوهرم میگوید که این کار را کرده نمی توانم. او فکر نمی کند که کار کردن بطور صحیح برایم مناسب است.

...

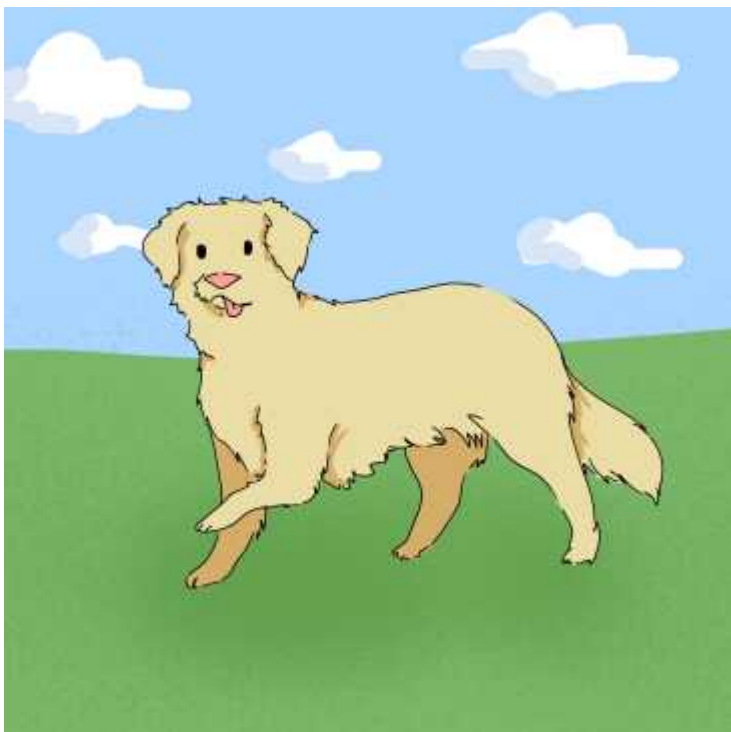
I have hardly had any money since I came to Norway. Once, my husband gave me money for lunch, but since I had so little money, I kept it. My friends at school want to help me to get a job, but my husband says I cannot. He does not think working as a cleaner is appropriate for me.



در جی از او، او برای من یک وظیفه دیگر داشت، تعمیر کردن یک گراج. او ریس بود و تهم گره را من می کردم. او نمی توانست زید گر کند چرا که مریض بود. او پیسه که از گراج به دست آورد، بر من هیچ پیسه نه داد.

...

Instead he had another job for me – building a garage. He was the boss and I did everything. He could not do much because he was ill. He did not give me any of the money he made from building the garage.



یک روز که او در خانه تنه بود، تنگ شد، او فیصله کرد که هاید یک سگ بگیریم. من نمی خواستم سگ بگیریم چرا که من بعد از مکتب، خسته بودم و گر خنگی هم داشتم. او گفت که او سگ هر روز قدم خواهد زد، مگر در آخر من هاید هم از شوهر و هم از سگ مراقبت می کردم.

...

One day he said he was bored when he was home alone, so he decided we should get a dog. I did not want a dog as I was tired after school and I had homework to do. He said he would walk the dog every day, but in the end I had to take care of both the dog and my old husband.



من نمی فهمم در آینده چه خواهد شد، من پلن دارم که به مکتب دیگر بروم، لیکن شوهرم نمی خواهد که این گر را بکنم. او پلن دارد که خانه را از مکتب دیگر هم دور منتقل کند مکتب رفتن را برای من مشکل بسازد. من میخوامم برخلاف این عمل کنم مگر نمی فهمم که چطور این گر را کنم. من فکر می کردم که در خرج یک مرد پیر زندگی کردن آهه خواهد بود، لیکن اینطوری نیست. این گر آهه نیست.

...

I do not know what the future will bring. My plan is to go to another school, but my husband does not want me to do that. He is planning to move further away to make it difficult for me. I want to resist, but I do not know how. It is not as easy to live in a foreign country with an old man as a husband as I thought it would be.



LIDA Stories

lidastories.net

یک مرد بزرگ به حیث یک شوهر

An old man as a husband

 Aranya

 Sunniva Høiby-Øiset

 Shir Ahmad Laiwal (prs)

